**بسمه تعالی**

**فضائل بلخ**

مولف به عربي: شيخ الاسلام صفي المله والدين ابوبكر عبدا.. عمر بن بن محمد ابن داود واعظ بلخي متولد احتمالاً 513- زنده تا 610 هـ.ق كتاب در سال 610 هـ .ق. در بلخ تحرير شد.

مترجم فارسي: عبدا... محمد ابن حسين حسيني بلخي در سال 676. ترجمه شد.

تقريباً 10 سال پس از تأليف كتاب، شهر بلخ در آتش تهاجمات مغول سوخت و ويران گرديد. اين امر يكي از ارزشهاي مهم كتاب است، زيرا عوامل سقوط و انحطاط را مي‌توان در آن به روشني ديد. فساد اداري، سياسي، اجتماعي و اخلاقي ترسيم شده در كتاب از عوامل انحطاط بناي رفيع تمدن ايراني – اسلامي از درون، قبل از تهاجم خونبار مغول بود، تقريباً مانند اتفاقي كه در عصر ساسانيان در آستانه تهاجم اعراب رخ داد. كتاب در واقع دست خواننده و محقق را مي‌گيرد و به كوچه و پس كوچه‌ها‌ي شهر بلخ در آستانه تهاجم مي‌برد. به بافت اجتماعي، روحيات، اعتقادات و به مردم – بطورخلاصه تاريخ اجتماعي – مي‌پردازد. ديگر صحبت از بي‌درايتي سلطان محمد، دخالتهاي تركان خاتون، طمع غايرخان ... بعنوان علل عدم توانايي ايرانيان در مقابله با تهاجم مغولان نيست، بلكه صحبت از بافت اجتماعي است و از انحطاط اخلاقي و اجتماعي و از شرايطي كه در داخل ،جامعه ايراني – اسلامي را عقيم ونازا كرده بود و رو به احتضار درآورد. دور شدن از انديشه خرد گرايانه ايرانشهري، تعطيل شدن حيات عقل و انديشه، خاموش شدن چراغ علم، روي آوردن به انديشه عرفاني، صوفيگري و دنياگريزي و مهم‌تر از هم خرافه باوري و خرافه پروري و مشيت انگاري، بر حيات انديشه ايران در آستانه تهاجم بيروني سايه افكند بود. اين مسائل ايران اسلامي را از درون تهي و آماده سقوط سياسي بزرگ كرده بود. براي روشن شدن بيشتر بحث نمونه‌هايي از كتاب ارائه مي‌شود.

در حديثي منسوب به پيامبر كه بنظر مي‌رسد در بلخ متواتر بوده و مورد پذيرش عقلاي قوم! در مورد بلخ اينگونه آمده است: «به خراسان شهري است كه نام وي بلخ است و مرويرا چهار دروازه است و بر هر دروازه آن هفتاد هزار فرشته است كه مر اين شهر را محافظت مي‌كنند تا روز قيامت. [و] استغفار و تكبير و تحميد و تهليل مي‌گويند و ثواب آن را به اهل بلخ مي‌بخشند» [ص25] «در شهر بلخ پيغامبري [ايوب] مدفون است و به سبب مرقد او بلاها از شهر مرفوع است» (ص 26) «زبان بهشتيان فارسي دري است و ايوب شهيد مي‌گويد كه پارسي دري زبان اهل بلخ است» و جالب اينكه از زبان حسن بصري نقل كرده‌اند كه «اهل بهشت را زبان پارسي است» (ص 29)

اينها، تنها نمونه‌اي از روايتها و اعتقادات خرافي اهل بلخ بود، نمونه‌هاي ديگري نيز در كتاب ذكر شده كه باعث حيرت مي‌شود،[[1]](#footnote-1) شايد بيش از آنچه كه مولف در كتابش آورد. در كوچه‌هاي شهر بلخ جاري بوده و ذهن و زبان مردم شهر را پر كرده بود. اين خرافه باوري و اعتقاد به مشيت و تقدير الهي شهر را در مقابل تهاجم مغولان منفعل ساخت. شهري كه باستاني‌ترين شهر بزرگ حوضه آمو دريا، و پس از اسكندر مركز دولت يوناني – باختري و در زمان ساسانيان اقامتگاه يكي از چهار مرزبان خراسان بود (بارتولد. 1352: 3-192) چنان قتل عامي در آن صورت گرفت كه به قول جويني: «مدتها وحوش از لحوم ايشان خوش عيشي مي‌راندند» (به نقل از بياني، 1370: 104)

منابع:

1- بارتولد. و.و. 1352. تركستان نامه. جلد اول. ترجمه كريم كشاورز. تهران: بنياد فرهنگ ايران.

2- بياني، شيرين. 1370. دين و دولت در ايران عهد مغول. جلد اول. تهران: نشر دانشگاهي.

3- واعظ بلخي، ابوبكر عبدا... . 1350. فضائل بلخ، تصحيح عبدالحي حبيبي. تهران: بنياد فرهنگ ايران.

1. 1- تنها دو شهر طرابلس و بلخ را در روز محشر جبريل بر پرمبارك گيرد و به بيت‌المقدس رساند (ص 14). مرقد قابيل در اين شهر است و تربت او صاعقه عذاب را از اين شهر دور مي‌سازد. (ص15)اهل بلخ دستي توانا در مزارسازي و انتساب مزار بزرگان ديني و مردان خدا به شهرشانن داشته‌اند بزرگ‌ترين نمونه آن مزار شريف در نزديكي بلخ مي‌باشد. [↑](#footnote-ref-1)